



20 نوامبر 2015



داکتر سید عبدالله کاظم

مکتی بر مقاله "جراحات دیرینه ملت و نمک پاشان جدید استبداد"

همین امروز مقاله فوق الذکر محترم آقای محمد ولی آریا را خواندم که ریشه آن به مقالات قبلی من برمیگردد و جناب شان به حیث یکی از هواداران شهید میوندوال حساسیتی را که مثل یک تعداد دیگر با شهید محمد داؤد خان دارند، میخواهند او را به حیث یک "دیکتاتور" مورد انتقاد قرار داده و با بلند کردن داعیه دموکراسی در برابر دیکتاتوری تیر را به هدف برسانند. مشکل اساسی در قضاوت آقای آریا در تعبیر دیکتاتوری است که ایشان تحقق "حاکمیت قانون" و ایجاد نظم و اداره را که یک شخص با جدیت دنبال میکند با "دیکتاتوری" به اشتباه گرفته اند. جناب شان در این رابطه پراگرافی از یک نوشته اینجانب را (البته بدون ذکر نام) در مقاله خود چنین اقتباس کرده اند:

«درکشوری چون افغانستان که فقر و گرسنگی و فقدان امنیت و مصونیت بیداد می کند و همین حالا دموکراسی و آزادی جای خود را به انارشی و چپاول سپرده، در همچو حالت برای مردم بیچاره نان و سرپناه و از همه مهمتر، امنیت و مصونیت بسیار بالاتر از دموکراسی و آزادی ارزش دارد» و قسمت دیگر نوشته مرا در ادامه چنین نقل میکنند: «دموکراسی در زمینی حاصل میدهد که آماده زرع باشد در زمینی که سیل های مدهش در عرصه چند دهه روی آن لوش و ریگ و سنگ را به مقدار وافر خوابانیده، هرگز تخمی که پاشیده شود به حاصل نمی رسد بلکه آن تخمیان خوراک زاغها و پرندگان خواهد شد، تا زمانی که زمین از لوث سیل های مدهش پاک نگردد دل بستن به حاصل دهی فریب خودی است و کسانی که سنگ دموکراسی را به سینه می زنند و دموکراسی را در تقابل دیکتاتوری قرار داده، آوردن نظم و نسق را مبنی بر رعایت قانون به مقصد آماده سازی گستره دموکراسی به استبداد تعبیر می کنند، از این ناحیه احساسات بعضی را علیه خدمتگار صادق وطن تحریک میدارند.»

آقای آریا در برابر آنچه فوقاً از این قلم اقتباس کرده اند، چنین ابراز نظر می فرمایند:

«نباید فراموش کرد که این بحث در ابتدا با تحلیل یک دیکتاتوری سرک ساز در برابر یک دموکراسی ذهنیت ساز آغاز شده بود که بر اشتباه و یا قصد کسانی انگشت گذاشته بود که در زیر عنوان عمران کشور، از ساختمان و رشد ذهنیت سیاسی همگام با آن، منکر بودند و مجال های حاکمیت ملی را در زیر بهانه اولویت رشد اقتصادی، منکوب کردند؛ اما آنچه جالب و خطیر است که چرا این بحث دفاع از یک دیکتاتوری کهن، به تجویز یک دیکتاتوری نوین در آینده کشور خیز برداشته است، این است که ما حساسیت و قضاوت هموطنان را معطوف می خواهیم. بنابراین باید بگوئیم وجیزه بالا که با شیوه استریوتایپ (یک برداشت مرغوب اما سطحی) مطرح شده است حاکی از نیت و سطح معرفتی است که باید گشوده شود.»

آقای آریا "سطح معرفت" مورد نظر خود را چنین می گشایند و می نویسند: «نخست باید گفت که همه کس میدانند که فقر و گرسنگی در افغانستان بیداد می کند، اما آیا این مدعیان آگاهی، گاهی از خود پرسیده اند که چرا درکشوری که بلیونها دالر کمک خارجی سرازیر می شود، کشوریکه ملیونها دالر از درک قاچاق مواد مخدر در آن می ریزد، کشوریکه ملیونها دالر از مجرای استخراج منابع طبیعی، چه رسمی و چه غارتگرانه بدست می آورد، کشوریکه بر بلیونها دالر منابع طبیعی خفته است، کشوریکه به مقامات بلند پایه برحال و بی حال، ملیونها دالر معاشات نامشروع می پردازد، که آنها می توانند جابداد های متصرفی مستبدین کهن را به ملیونها دالر بخرند، کشوریکه کلیه مقامات اداری مرکزی و محلی آن، بارگاه ها و دفاتر میلیون دالری برای خویش ساخته اند که دربار های لونی شانزده و تزار روس را به فراموشی می سپارد و بالاخره کشوریکه در آنجا چنان ثروت عظیم خوابیده است، دیگر چرا این ملت چنین فقیر و بیچاره شده است؟!»

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکنې دليکنيزې بڼې پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

آقای آریا شرح حال اوضاع جاری کشور را فوقاً درست بیان کرده اند، ولی در جواب سؤال مطروحه خود دچار سردرگمی شده اند، اینطور که می فرمایند: «برای آنکه، توزیع و تقسیم این ثروت، به نامشروع ترین و غیر عادلانه ترین شیوه صورت می گیرد، چرا؟ برای آنکه در آنجا حاکمیت مردم، توسط مردم و برای منافع مردم، مفقود است؛ به عبارتی دیگر در آنجا دموکراسی و عدالت اجتماعی نیست. لذا منافع اکثریت جامعه در برابر یک اقلیت زراندوز ملت سوز، معدوم و مختل شده است.» اما جناب شان دلیل آنرا بیان نکرده اند که چرا در آنجا دموکراسی و عدالت اجتماعی نیست و چرا منافع اکثریت جامعه در برابر یک اقلیت زراندوز ملت سوز، معدوم و مختل شده است؟

آقای آریا در این ارتباط باید از خود بپرسند: در کشوری که حاکمیت قانون موجود نباشد و مجری قانون خود قانون شکن باشد، چگونه میتوان از "حاکمیت مردم، توسط مردم و به نفع مردم" صحبت کرد؟ مسلم است که در تحت این شرایط حاکمیت مردم به هیچ وجه تحقق پذیر نمیگردد، برعکس حاکمیت زورمندان است که جامعه را به استبداد و بی عدالتی می کشاند. اوضاع جاری کشور طی همین چند سال اخیر زیر نام و شعار دموکراسی مثال غیرقابل انکار همین حالت میباشد که از فقدان حاکمیت قانون نشأت گرفته است.

برای شرح مزید این موضوع که چه رابطه مستقیم بین حاکمیت قانون، دموکراسی و عدالت اجتماعی وجود دارد، توجه را به مختصر یکی از مقالات خود تحت عنوان "قانون و حاکمیت قانون - پایه های اساسی دموکراسی و عدالت" که در همین پورتال وزین بتاريخ 15 سپتمبر 2013 به نشر رسیده است، جلب میدارم که در مقدمه آن نوشته بودم (برگرفته از آن مقاله):

یک هموطن عزیز در درجه نظر خواهی آنوقت چنین نوشته بود: «در شرایط موجود افغانستان قانون عملاً نه چیزی را کم و نه چیزی را زیاد می کند، بلکه این انسان ها و قدرت ها اند که قانون را می سازند، دولت را تشکیل می دهند و هرکس بر طبق قدرت و توانائی اش در آن جا می گیرد و به نفع خود کار می کند. در قدم دوم و سوم میلیون ها مردم بیچاره ای مطرح هستند، آنها برای آنکه کار بجائی برسد، دست به شورش و قیام می زنند.»

بر طبق نظر فوق: اینکه قانون چندان نقشی بازی نمی کند و فقط انسان ها و قدرت اند که به نفع خود کار می کنند و قانون در دست آنها می چرخد و در مقابل، مردم بیچاره ای قرار دارند که در صورت ناامیدی دست به شورش خواهند زد، یک واقعیت مسلم است که خصوصیات بارز یک جامعه دچار بحران و فاقد حاکمیت قانون را به نمایش می گذارد، واقعیت تلخی که نهال دموکراسی و عدالت را در این ریگزار سوزان از ریشه می خشکاند و بدست طوفان خودسری و مطلق العنانی نابود می سازد.

در آن مقاله خود در ارتباط با حاکمیت قانون و دموکراسی و عدالت اجتماعی یک مثال ساده را ارائه کرده ام که لازم میدانم آن مثال را بار دیگر در اینجا تکرار کنم، مثالی که با ذکر مشاهدات در دو محیط متفاوت از جریان عبور عراده جات و پیاده روها در یک چهار راه مزدحم شهر بیان می شود، بدین شرح (برگرفته از آن مقاله):

نخست در کابل: در یک چهار راه مزدحم شهر در اثر عبور یکبارگی موترها از هر سمت جاده بند می شود و هیچ راننده نمی خواهد به راننده دیگر حق عبور بدهد و هر یک می کوشد تا راه را برای خود باز کند ولی هیچیک موفق به آن نمی شود. به هدایت پولیس ترافیک کسی توجه ندارد و در گوشه ای همه شاهد جدال دو راننده هستند که موترهای شان باهم تصادم نموده و یکی دیگر را ملامت کرده و دست و یخن شده اند، مردم به اطراف حادثه حلقه زده و جنگ دو راننده را نظاره می کنند. پولیس ترافیک از رهنمائی عاجز مانده و در گوشه ای جاده حیران از اوضاع بی حرکت ایستاده است و از هر طرف آواز هارن موترها بلند است. کسانیکه عجله دارند، بس ها و تکیسی ها را ترک می گویند و پیاده با شتاب بطرف کار خود روان هستند. این حالت بندش در چهار راه ساعت ها دوام می کند و همین وضع راه بندها هر روز چند بار به دلیل عبور موتر شخصیت های عالیرتبه تکرار می شود، ولی هیچکس در قصه مردم نیست و آواز کس به جائی نمی رسد. این حالت زار به حیث یک واقعیت تلخ هر روز جریان زندگی عادی را مختل می سازد و آهسته آهسته مردم آنرا جزء زندگی روزمره دانسته و با آن عادت میکنند.

د پانوی شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

خلاصه این وضع که از فقدان قانون، خودسری، بی‌مبالاتی، خودکامی و مطلق‌العنانی و نارسائی در تطبیق قانون یعنی ضعف حاکمیت قانون به وجود می‌آید، مسبب همچو انارشی و بی‌نظمی می‌شود.

حالا برمیگردم به شرح وضع در محل یا کشور دیگر که با موجودیت قانون و رعایت آن به وسیله مردم و تن دادن به حاکمیت قانون شکل دیگر دارد: در یک چهار راه مزدحم وقتی چراغ ترافیک سرخ می‌شود، هر راننده مکلف است توقف کند و با سبز شدن چراغ به سمت معین خود به حرکت افتد. نصب چراغ‌های ترافیک در گوشه‌های چهار راه نه تنها عبور موترها را بالترتیب رهنمائی می‌کند، بلکه مجال عبور پیاده‌روها را نیز فراهم می‌سازد. فاصله‌های زمانی مشخص در تغییر رنگ چراغ از سرخ به زرد و سبز نظر به تکاتف تردد موترها و پیاده‌روها چنان سنجیده شده که عدالت نسبی را برای هر راننده و پیاده‌رو در عبور از سرک بصورت عادلانه میسر می‌کند. مردم با رعایت این نظم چنان عادت کرده‌اند که هرگاه در نیمه‌شب، وقتی جاده کاملاً خلوت است، راننده خود را مکلف به رعایت قانون می‌داند و با آنکه هیچ موتری در جاده نیست، اما راننده در چراغ سرخ توقف میکند، در حالیکه در نیمه‌شب نه پولیس است و نه مراقبی، ولی راننده به حکم اطاعت از قانون می‌ایستد. اینجاست که ما در همچو حالت شاهد نهادینه شدن کامل دموکراسی و عدالت می‌باشیم که راننده بوسیله دستوری که از تغییر رنگ چراغ سرخ و سبز می‌گیرد، خود را مکلف به رعایت قانون می‌داند. این وضع نمونه کامل از موجودیت قانون و حاکمیت قانون به مفهوم اطاعت خودی از قانون است و در قبال آن می‌بینیم که چگونه نظم در جامعه بوسیله احترام و رعایت قانون ایجاد می‌گردد و این خود نشانه‌ای از قوام دموکراسی در یک جامعه قانونمند پنداشته می‌شود. در این ارتباط بخاطر دارم روزی یکی از دوستان روی آمد سخن به من قصه کرد و گفت: «مهمان قدرتمندی را که تازه برای اشتراک در یک محفل از افغانستان به امریکا آمده بود، می‌خواستم در ختم محفل به محل اقامت او در هوتل برسانم. نیمه‌های شب بود و جاده خالی از ترافیک و عابری نیز دیده نمی‌شد، وقتی در چراغ سرخ موتر را توقف دادم، مهمان رو به من کرد و گفت: برو جاده خالیست!، مکثی کردم و به احترام برایش گفتم: اینجا کابل نیست!»

اکنون این سؤال مطرح می‌گردد که چرا در اکثر چهار راه‌های کابل با وجود حضور چند پولیس ترافیک همچو بی‌نظمی وجود دارد، در حالیکه در یک چهار راه در امریکا حتی در شب و نبود پولیس باز هم مردم خود را مکلف به رعایت قانون میدانند و این ذهنیت چگونه در اینجا نهادینه شده است؟ دلیل عمده آن در مرحله اول همانا ترس از پولیس ترافیک بوده که او با جدیت تمام خود را مکلف به تطبیق قانون دانسته و به متخلف جزای لازم را با همان شدت قانونی آن تطبیق کرده و جدیت در تطبیق قانون توسط پولیس تدریجاً ذهنیت ساز دموکراسی از طریق حاکمیت قانون شده است. مردم با جدیت پولیس عادت کرده و حتی اگر موتر پولیس را دورتر از ساحه ببینند، فوری از سرعت خود می‌کاهند. آیا جدیت پولیس را میتوان یک "دیکتاتوری" خواند؟

به همین ترتیب در اداره عمومی کشور تطبیق اصل حاکمیت قانون بر مبنای جدیت میتواند عین نتیجه را بار آورد و برعکس اغماض و تساهل در آن منجر به خودسری و بی‌بندوباری گردد. برای اینکه موضوع بیشتر روشن شود، به ذکر یک مثال تاریخی می‌پردازم: در دهه دموکراسی در کشور یک تعداد صاحبان مقام‌های ارشد حکومتی از بانکها مبالغی قابل توجه قرضه گرفته بودند، ولی با وجود اصرار بانکها ایشان از پرداخت اقساط و ربح مربوطه ابا می‌ورزیدند و زور کسی هم به آنها نمی‌رسید. سه هفته از کودتای 26 سرطان 1352 نگذشته بود که از طریق رادیو افغانستان یک اطلاعیه رسمی مبنی بر تصفیه قرضه‌های بانکی به نشر رسید و گفته شد که مقروضان باید الی یکماه قرضه‌های خود را با بانکها تصفیه کنند، در غیر آن با ایشان قانوناً رفتار می‌گردد. با انتشار این اطلاعیه لرزه براندام مقروضان صاحب قدرت افتاد و فردای آنروز همه فوری در صدد تصفیه حسابات خود با بانکها شدند و حتی بعضی‌ها با قرض کردن سرسود از افراد متوسل گردیده و قبل از موقع معینه قرضه را با ربحا و جریمه آن پرداخت کردند.

جواب این سؤال که چرا آنها قبلاً به تقاضای متواتر بانک‌ها اعتنا نمی‌کردند، ولی این بار با چنان عجله داخل اقدام شدند، برمیگردد به جدیت کسیکه در راس دولت قرار داشت و همه میدانستند که امر او جدی است و استثنای ندارد. این اقدام را بعضی‌ها توجیه به "دیکتاتوری" میکنند، در حالیکه اینکار جدیت را در تطبیق قانون یا به عبارت دیگر احترام به اصل حاکمیت قانون معنی میدهد. هرگاه این شیوه به حیث یک اصل در همه موارد پیش گرفته شود، میتواند به تدریج بیک

د پانوی شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلېکنی د لېکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولې

عنصر ذهنیت ساز تبدیل شود و زمینه ساز یک دموکراسی واقعی و عدالت اجتماعی گردد. اینجاست که میتوان به مفهوم اصلی نوشته من که تکراراً آنرا در ذیل تداعی خاطر میکنم، پی برد:

«دموکراسی در زمینی حاصل میدهد که آمادهٔ زرع باشد در زمینی که سیل های مدهش در عرصهٔ چند دهه روی آن لوش و ریگ و سنگ را به مقدار وافر خوابانیده، هرگز تخمی که پاشیده شود به حاصل نمی رسد بلکه آن تخمپا نه خوراک زاغها و پرندگان خواهد شد، تا زمانیکه زمین از لوٲ سیل های مدهش پاک نگردد دل بستن به حاصل دهی فریب خودی است و کسانیکه سنگ دموکراسی را به سینه می زنند و دموکراسی را در تقابل دیکتاتوری قرار داده، آوردن نظم و نسق را مبنی بر رعایت قانون به مقصد آماده سازی گسترهٔ دموکراسی به استبداد تعبیر می کنند، راه اشتباه را می پیمایند.»

در پایان برمیگردم به همان نکتهٔ اولی که آقای آریا از نوشته دیگر من چنین اقتباس کرده اند: «درکشوری چون افغانستان که فقر و گرسنگی و فقدان امنیت و مصونیت بیداد می کند و همین حالا دموکراسی و آزادی جای خود را به انارشی و چپاول سپرده، در همچو حالت برای مردم بیچاره نان و سرپناه و از همه مهمتر، امنیت و مصونیت بسیار بالاتر از دموکراسی و آزادی ارزش دارد.»

برای ثبوت ادعای فوق اکتفا میکنم به این متن کوتاه که همین امروز در یک گزارش منتشره طلوع نیوز آمده است :

«بیکاری، فقر و وضعیت بد امنیتی موجب شده است که شمار بزرگی از جوانان بگونه ای قانونی و غیرقانونی کشور را ترک بگویند.» در اینجا سؤال میشود که «یک دیکتاتوری سرک ساز (!!)) در برابر یک دموکراسی ذهنیت ساز (!!))» کدام یک مشکل اصلی کشور را حل کرده میتواند؟

واقعیت آنست تا زمانیکه در یک کشور بیکاری، فقر و بدامنی موجود باشد، دموکراسی نمیتواند به عنصر ذهنیت ساز تبدیل گردد و در نتیجهٔ همین "سرک سازیها" است که نقاط کشور بهم وصل و مردم بهم نزدیک میشوند و آنگاه میتوانند باهم ذهنیت سازی کنند؛ به عبارت دیگر انکشاف اقتصادی است که زیربنای ذهنیت سازی ها را تشکیل میدهد. هرگاه چنین نباشد و فقر و بیکاری و بدامنی بیداد کند، مردم از کشور پا به فرار میگذارند. در اینحال بجای ذهنیت سازی مثبت در جهت دموکراسی، برعکس در جامعه ذهنیت سازی منفی "انارشی" نسج میگردد. والسلام

د پانو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ